

بسم الله الرحمن الرحيم

دیروز عرض شد که اتفاق در مفهوم مواد، در قضایای فلسفی و در قضایای منطقی، موجب بطلان تالی است. یعنی موجب صحت تالی به عبارت دیگر، که واجب الوجود بودن لوازم ماهیات برای ماهیات نمی‌شود. بیان تفتازانی عرض شد. و ایشان از آن نقطه نظر آن تلازم را نقل کرده اند.

نظر ایشان این بود که چنانچه منظور از واجب بودن لوازم ماهیات برای ذوات آن‌ها باشد، ما بطلان تالی را قبول نداریم. لوازم ماهیات واجبهم لذواتها یعنی به ملزوماتها که در واقع ذواتشان همان ملزومات باشند مثلا اربعه ملزوم برای زوجیت است و زوجیت لازمه اربعه است. و زوجیت واجب است برای اربعه. این مطلب اشکال ندارد.

و اگر منظور واجب بودن خود لوازم است برای ذوات خودشان؛ یعنی برای خودشان؛ مثلا فرض کنید واجب بودن زیدیت برای زید یا واجب بودن عمریت برای عمرو یا واجب بودن حیوان ناطقیت للانسان و بطور کلی واجب بودن مقومات

ماهیت برای خود ماهیت. اگر اینطور است، ما تلازم را قبول نداریم. یعنی اتفاق در آن مفهوم موجب واجب الوجود بودن لوازم ماهیت برای ذاتشان باشد را قبول نداریم. به جهت این که وجود ناعت دائر مدار وجود منעות است؛ تا وقتی که آن منעות در آن جا که موصوف است تحقق خارجی نداشته باشد، ناعت هم تحقق خارجی ندارد.

مرحوم محقق دوانی در این جا به یک نحوه دیگری وارد شده؛ ایشان می فرمایند که؛ این آقایان قائل هستند به این که مواد ثلاث در قضایای فلسفی مقید به وجود است و همین تقید به وجود، در قضایای منطقی هم موجود است خوب ما در این جا باز، همین دو مطلب را پیش می کشیم که یا منظور شما از بطلان تالی واجب بودن خود لوازم است برای لوازم، یا واجب بودن لوازم است برای ماهیت.

در صورت اول که واجب بودن لوازم است برای خود لوازم، ما همان مطلبی را که تفتازانی نقل کرده در این جا نقل می کنیم. صاحب مغاسب در این جا می فرمایند که واجب بودن یک وجود ناعتی دائر

مدار وجود منعوت است. و وقتی که هنوز تحقق منعوت و وجود منعوت مورد بحث است، واجب بودن ماهیات برای ماهیات، دارای اشکال است. واجب الوجود بودن ماهیات برای ماهیات، منوط به وجود موصوف است که همان اربعه باشد.

و اما در مورد واجب الوجود بودن لوازم ماهیات برای ماهیات، یعنی واجب بودن زوجیت برای اربع، می‌گوییم که واجب الوجود بودن زوجیت از باب یک مطلقه است؟ از باب یک ضروریه دائمه است؟ یا این که از باب مشروطه است؟ در قضایای مشروطه تالی محمول بر مقدم است. و ارتباط آن با موضوع به شرط تحقق وصف است. یعنی عند الوصف، این محمول بر موضوع حمل می‌شود؛ حال می‌خواهد وقتی باشد یا غیر وقتی باشد یا وصف عنوانی باشد؛ هر چه می‌خواهد باشد. تمام این نسبت و ارتباط دائر مدار تحقق وصف است برای موضوع.

پس بنابراین در قضیه مشروطه صرفاً يك محمولی بر يك موضوعی حمل نمی‌شود به نحو اطلاق، بلکه

مقید به تحقق شرط است برای موضوع خود. مثلاً «کل کاتب متحرك الاصابع بالضرورة» در این مثال ضرورت تحرك برای اصابع مادام کاتباً هست نه «کل کاتب متحرك الاصابع دائماً» یا کل کاتب متحرك الاصابع بالضرورة. چون در اینجا منظور از کاتب، ممکن است ذات کاتب باشد، ممکن است به لحاظ وصف عنوانی باشد. باید این دو از همدیگر تمیز داده شود. بناءً علی هذا در قضیه «الاربعة زوج» حمل زوجیت بر اربعة واجب است، و زوجیت واجب الوجود است برای اربعة، مادام اربعة موجوده نه به نحو اطلاق ولو به تقدّر ما هوی. اگر اربعة موجود نباشد، زوجیت برای اربعة واجب الوجود نیست، بلکه واجب است برای اربعة، نه واجب الوجود است برای اربعة. و منظور از وجوب در این جا لزوم ما هوی است. چطور این که ذاتیات و مقومات يك ماهیت برای آن ماهیت، لزوم دارد، سواء اینکه آن ماهیت در خارج باشد یا نباشد. همین طور زوجیت برای اربعة لزوم دارد؛ و ضرورت دارد؛ سواء اینکه اربعة در خارج

باشد یا نباشد. اگر بحث، بحث وجود است. همین حرف را می‌زنیم؛ قضیه را قضیه مشروطه می‌کنیم. زوجیت برای اربعه واجب الوجود است مادامی که اربعه موجوده. پس بنابراین هیچ گونه اشکالی لازم نمی‌آید.

تمام این مطالب، بر فرض این است که منظور از اتفاق مفهومی، در مواد ثلاث، تقید به وجود باشد. اما خود محقق دوانی که قطعاً می‌داند که منظور از اتفاق مفهومی این نیست. منظور از اتفاق مفهومی نفس تأکد شیء و ضرورت است؛ نه مقید بودن آن به موجود؛ همان طور که مرحوم آخوند می‌فرمایند. مرحوم آخوند، بر این جواب، جواب محقق دوانی، ایراد می‌گیرند. ایراد ایشان این است که ایشان می‌خواهند بفرمایند که شما آمدید واجب الوجود بودن را مقید به وجود ماهیت کردید. واجب بودن را مقید به وجود موضوع کردید. یعنی این محمول که زوجیت است واجب است مادام الاربعه موجوده در حالتیکه لوازم ماهیات حملشان بر خود ماهیات، بلا لحاظ وجود، و بلا لحاظ عدم است. چطور شما

لوازم ماهیات را بر خود ماهیات به لحاظ وجود ماهیات و ملزومات این لوازم، که همان ماهیات است، حمل می‌کنید؟؛ زوجیت ثابت است برای اربعه چه اربعه باشد، یا اربعه نباشد. به عبارت دیگر در حمل زوجیت بر اربعه نیاز به جعل جاعل نداریم؛ که جاعل در این جا بیاید اربعه را مجعول کند، آن گاه زوجیت بر آن حمل بشود.

اما فرض کنید که ما در مورد اعیان خارجی نیاز به جعل جاعل داریم. در حمل يك عالم بر زید نیاز به جعل جاعل است. جاعل باید زید را مجعول کند تا این که این زید عالم باشد، یا جاهل باشد. در حمل يك وصفی بر موصوف خارجی نیاز به جعل جاعل داریم. اما لوازم ماهیات برای خودشان یا لوازم ماهیات برای ذواتشان که ملزومات هستند، هیچ کدام نیاز به جعل جاعل ندارند. یعنی جنبه جعلی و ربطی مجوز صحّت حمل زوجیت بر اربعه نشده است، بلکه خود زوجیت حمل بر اربعه می‌شود سواء اینکه جاعلی اربعه را مجعول کرده یا اینکه مجعول نکرده. بناءً علی هذا، شما که.

و جوب زوجیت را برای اربعه منوط به جهت جعلی کردید، که جعل به ماهیت تعلق گرفته باشد، این مطلب خروج از طُور بحث است. بحث بر سر لوازم ماهیات بر سر این است که صحت حمل لوازم، برای ملزومات است بدون جعل جاعل. جاعل، جعلش به وجود می خورد. هیچ وقت جعلش به ماهیات نمی خورد. جعل جاعل به ماهیات بالعرض و المجاز است. در مرحله اول به وجود می خورد. اما، ما لوازم ماهیات را بدون جعل حمل می کنیم.

و بنابراین مرحوم آخوند ثابت می کند در این که حق مطلب، همان است که ایشان فرمودند: و آن این است که مفهوم واحد عبارت است از نفس مفهوم مواد ثلاث. نه تقید به وجود و عدم. تقید به وجود در فلسفه، به لحاظ جریان مواد است در فلسفه، به مواد ثلاث چه مربوط است؟ در تقید این ماهیات به ثبوت و تقرر ماهیت که نه وجود باشد، از خود مواد ثلاث فهمیده نمی شود. چون مواد ثلاث را که در مناطق ما استعمال می کنیم مقید به تقرر ماهیت می شود نه به وجود ماهیت. یعنی نفس تصور

بناءً علی هذا نفس مواد ثلاث به اتحاد مفهومی خودشان باقی می‌مانند. سواءً آن که در فلسفه مورد استفاده قرار بگیرند یا در منطق مورد استفاده قرار بگیرند.

اشکالی که بر مرحوم آخوند نسبت به اعتراض محقق دوانی وارد است. همین جهتی است که عرض کردیم. هر بچه‌ای هم می‌فهمد که حمل لوازم ماهیات به ماهیت به لحاظ جعل به ماهیات نیست. این به لحاظ تقرر ماهیات است. هر کسی که مقداری، مقدار، کمی، فلسفه خوانده باشد. نیاز به زیاد هم نداریم، ده صفحه پانزده صفحه خوانده باشد می‌فهمد که خود لوازم ماهیات ثبوتشان برای خودشان نیاز به جعل ندارد. همین طور، ثبوتشان برای ذواتشان که ملزومات هستند، نیاز به جعل ندارد. شما وقتی که زید را تصور می‌کنید. یعنی حیوان ناطقیت در ذهن شما می‌آید؛ بخواهید یا نخواهید می‌آید! حال سواءً آن که این زید، وجود خارجی دارد، یا وجود خارجی ندارد. به آن مسأله

کاری ندارد. پس منظور محقق دوانی از واجب الوجود بودن لوازم ذاتی و ماهیات برای ماهیات این است که فرض بر این است که خصم در مقام اعتراض بنا را بر این قرار داده که منظورش از اتحاد مفهومی تقید به وجود است. بنابراین فرض است که می‌گوییم هیچ اشکالی لازم نمی‌آید. یعنی بر فرض، همان مواد ثلاثی که در فلسفه بکار می‌رود - که مقید به وجود است - در منطق نیز بکار برود که تقید به وجود باشد. با این فرض اشکالی هم باز پیش نمی‌آید.

ولی ما قبول داریم، بر این که مقید بر وجود نیست. این یک مسأله بدیهی است، که واجب بودن لوازم ماهیات برای خود این ماهیات، نیاز به وجود خارجی آنها ندارد. صرف تصور اربعه اقتضای زوجیت را می‌کند سواءً آن که در خارج موجود باشند، یا موجود نباشد.

پس بنابراین اشکال مرحوم آخوند بر محقق دوانی وارد نیست، و محقق دوانی این مسأله را از باب مشروطه گرفته است. یعنی لو فرض که منظور

از مواد ثلاث ضرورت به شرط وجود است، امتناع به شرط وجود است؛ امکان به شرط وجود است. لو فرض که منظور این باشد. باز اشکال پیش نمی آید. این که شما گفتید که موجب بطلان تالی می شود؛ موجب صحت تالی می شود در حالتیکه تالی باطل است که زوجیت واجب باشد برای آن؛ نه خیر، زوجیت واجب است برای اربعه؛ واجب الوجود هم هست برای اربعه، منتهی مفروض بر این که اربعه باشد، واجب الوجود است و مفروض به این که اربعه نباشد واجب الوجود، نخواهد بود؛ به اصطلاح نمی شود.

پس وقتی که ما می گوئیم بنا بر فرض شما «الاربعه زوج» دو جور می توانیم تفسیر کنیم. یا این که بگوئیم الزوجیه واجبه بالنسبه به اربعه یا این که می توانیم بگوئیم الزوجیه واجبه الوجود بالنسبه به اربعه ای که موجود است. اما بالنسبه به اربعه ای که موجود نیست لیسَت بواجبه الوجود بلکه ممکن الوجود است.

یعنی وقتی که ما زوجیت را حمل بر اربعه

بکنیم دیگر ضرورت را برایش نمی‌آوریم. اگر اربعه
ما موجود خارجی باشد، ماده قضیه را ضروریه
می‌آوریم. اگر اربعه ما وجود خارجی نباشد، و
منظور ما واجب الوجود بودن است، امکان
می‌آوریم.

اصلاً می‌گوییم «الزوجیه ممکن الوجود
بالنسبه به اربعه ای که هنوز وجود خارجی ندارد.
مثل اینکه بگوئیم «زیدٌ ممکن الوجود» در جایی که
زید وجود خارجی ندارد. اگر زید در خارج موجود
بود. آیا می‌توانیم بگوئیم «زیدٌ ممکن الوجود» (آن
امکان؟؟؟ نه بحث امکان؟؟؟ را نمی‌کنیم. بحث
امکان وجودی می‌کنیم نه امکان؟؟؟) وقتی که الان
زید در خارج است، دیگر می‌گوییم «زیدٌ واجب
الوجود» منتهی واجب بالغیر. بالاخره که الان موجود
هست. لذا واجب الوجود بالذات داریم؛ واجب
الوجود بالغیر داریم، بالنفسه داریم، بالغیره داریم
اینها یک مسأله دیگری است.

پس بنابراین وقتی که بحث در وجود می‌آید.
خوب هم تغییر می‌کند. اگر وجود اربعه وجود

خارجی باشد می‌گوییم «الزوجیه واجبه الوجود بالنسبه به اربعه ای که در خارج موجود است اگر اربعه وجود خارجی نداشته نباشد، می‌گوییم الزوجیه ممکن الوجود بالنسبه به اربعه. چه کسی گفته واجب الوجود است ممکن الوجود است چون بحث در وجود آن است. حال از همه اینها گذشته می‌گوییم تقید وجود که در ضرورت نخواهید می‌گوییم: «الزوجیه واجبه بالنسبه بالاربعه» چه آن اربعه، اربعه خارجی باشد، چه آن اربعه ذهنی باشد. در هر حال ما این لوازم ماهیت را، حمل می‌کنیم بر ماهیت، به لحاظ تقررشان چه تقرر در خارج باشد و چه نباشد. و یرتفع الاشکال.

تطبیق متن

ذنا به قسمه المفهوم بحسب المواد ثلاث إلى الواجب و الممكن و الممتنع این قسمت قسمه الحقیقه او فی مرتبتها. یا قسمت حقیقی است یا در مرتبه حقیقی است. قسمت حقیقی دائر المدار نفی و اثبات باشد. مرتبه حقیقی، آن است که: حصر دائر مدار آن نیست ولی خارج از این سه تا هم نیست. یعنی

با برهان حقیقی، ثابت می‌شود که خارج از این سه تا نیست. لَأنَّ احتمال.

چرا می‌گوییم او فی مرتبها؟ چون ما می‌گوییم

«القضایا اما ضروریه او امتناعیه او امکانیه» خوب ممکن

است کسی بگوید که: یک قسمت چهارم هم داریم و

آن لا ضروریه و لا امتناعیه و هم ضروریه و امتناعیه

است این دیگر نمی‌تواند باشد. مگر این که کسی گاه

خورده باشد. لَأنَّ احتمال ضروره طَرَفِ الوجود و العدم

او الایجاب و السلب احتمال ضرورت دو طرف وجود

و عدم، که در ناحیه ثبوت است یا ایجاب و سلب که در

ناحیه اثبات قضیه است. ساقطٌ عن الاعتبار مع صحه

القریحه اگر کسی یک جو، هم فهم داشته باشد، می‌فهمد

که یک شیء ای که هم ضروره الوجود باشد و هم

ضروره العدم، اجتماع نقیضین شده است.

وهی جاریه فی جمیع المفهومات الی ایّ محمول

کان این سه مواد ثلاث در همه مفاهیم به قیاس به هر

محمولی که باشد جاری است. هر محمولی بالنسبه به هر

موضوعی خالی از یکی از این سه نیست. فکلّ مفهوم

اما ان يكون واجب الحيوانيه او ممتنعها او ممكنها هر
مفهومی را شما در نظر بگیرید. و بخواهید حیوانیت را
بر آن حمل بکنید. یا واجب الحيوانيه است. یا ممتنع
الحيوانيه است. یا ممکن الحيوانيه است. مثلاً: «الكتاب
واجب الحيوانيه او ممكن او ممتنع الحيوانيه الانسان
واجب الحيوانيه....» مثلاً فرض کنید که آن شیء ای که
مثل نطفه می ماند که می تواند خود را به حیوانیت
برساند، ممکن الحيوانيه. یا این که ما فرض کنید که يك
مفهومی را نمی دانیم. که واجب الحيوانيه است یا ممتنع
الحيوانيه ... لذا می گوئیم ممکن الحيوانيه است. يك
شیء را از دور می بینم، نمی دانیم ستون است، یا حیوان
است؟ بطور کلی نمی دانیم چیست. این را به اجمال
می گوئیم ممکن الحيوانيه هستند. وقتی جلوتر می رویم
می بینیم که واقعاً حیوان است. ستون نیست یا دیوار
نیست. این ممکن الحيوانيه است.

این مطلب در مقام ثبوت است دیگر. لکن حیثاً
یطلق الواجب در آن جایی که واجب اطلاق بشود
وقسیما دو تا قسیم آن فی العلم الکلی در علم کلی یتبادر

الذهن الى ما يكون بالقياس الى الوجود به ذهن تبادر
می کند يك ماده ای که بالقياس به وجود لحاظ می شود؛
در عالم کلی یعنی در فلسفه فهذه بعینها هی المستعمله
فی فن المیزان لکن مقیده بنسبه محمول خاص هو
الوجود، لکن مقید است به نسبت يك محمول خاصی
که آن وجود است. اما این مطلب داخل بین الهلالین
است. همین خودش استعمال می شود در فن المیزان.
استعمال می شود بدون تقید به وجود. این «لکن»
می خورد به آن قبلی، به این نمی خورد. اما این که ما در
علم کلی این را لحاظ می کنیم مقید به نسبت محمولی که
همان خاصه که وجود است، باید لحاظ بشود. نه این که
به طور کلی. اما در فن میزان بالنسبه به مصداق کلی
لحاظ می شود نه بالنسبه به آن وجود خاصی که برای
موضوع ثابت است.

واما ما توهمه بعضُ اما آن چه را که بعضی خیال
کرده اند مَنْ أَنْ هذِهِ هذِهِ همان قاضی الدین ایچی که
صاحب مواقف است - ایشان این طور توهم فرموده
اند من ان هذِهِ مغایره است بالتلك بحسب المعنی. آن

موادی که در فلسفه استعمال می شود با آن موادی که در میزان استفاده می شود به حسب معنا اصلاً متفاوت است. در واقع می توانیم بگوییم يك اشتراك لفظی است که بین این دو، و مفهوم این دو است. و الا لكانت لوازم الماهیات واجبه لذواتها. اگر هر دوی اینان متفقہ المعنی بودند، لازمه آن این است که ماهیات واجب باشند برای ذواتشان

والا لكانت لوازم الماهیات واجبه لذواتها، لوازم ماهیات واجب می شود برای ذواتشان، در حالی که این باطل است. فمندفع، این توهم دفع می شود. بأنَّ اللّٰزم منه این که لازم بیاید از اتفاق در معنا، این است که هو ان یكون اربعه واجبه الزوجیه، لا واجبه الوجود، این که اربعه واجبه الزوجیه باشد، خوب این را ما قبول داریم. یعنی اگر شما از اتفاق معنی واجبه الزوجیه را می دانید. ما بطلان تالی را قبول نداریم بلکه تالی صحیح است. زوجیت واجب است برای اربعه ولی واجب الوجود نیست.

وفاختلاف المعنی بحسب اختلاف المحمول

لا يحسب اختلاف مفهوم الوجوب الذي هو الهاده و
الجهه اين كه معنا در منطق و در فلسفه فرق کرده است
به خاطر اختلاف محمول است. محمول ما در قضایای
فلسفی وجود است. و محمول ما در قضایای منطقی،
لوازم ماهیات است. یا ذاتیات است. لا بحسب
اختلاف نه به حسب اختلاف، و حسب اختلاف مفهوم
وجوب است که دو جهت است مفهوم وجوب
وجوب است دیگر وجوب یعنی تأکد ثبوتیه برای يك
شی برای شی دیگر. خوب این کلام يك تلخیصی از
کلام تفتازانی بود که ایشان فرمودند.

بعض اجله اصحاب البحوث بعضی از بزرگان
حيث لم يتفقہ متوجه این مطلب نشدند که آن لازم
الماهيه كثوت الزوجيه لِلأربعه لوازم ماهیت. مثل
ثبوت زوجیه برای اربعه انما ينسب بالذات الى نفس
الماهيه نسبت آن بالذات است لا بوجود؛ لا به شرط
الوجود. ثبوت زوجیت برای اربعه بالذات است. یعنی
ذاتاً ثابت است برای او، ولا يتوقف ذلك الثبوت
الرابطی علی جاعل الماهيه، این ثبوت رابطی، که ثبوت

نعتی و ثبوت وصفی است متوقف بر جعل ماهیت نیست که ماهیت در خارج مجعول بشود. ماهیت در خارج باشد یا نباشد این ثبوت هست.

الا بالعرض. مگر بالعرض است. که در کجا؟

فی الطبائع الامکانیه الغیر المتحققه الا بالجعل، در طبایع امکانیه؛ فرض کنید که نعتی که آن لوازمی که شما ثابت می‌کنید برای موصوف در خارج، که باید جعل ماهیت به آن بخورد، در واقع جعل وجود بخورد، تا این که ماهیت مجعول بشود. و این هم مربوط به چیست؟ و این هم از آن طبایع امکانی است که به اصطلاح از نظر وجود خیلی ضعیف هستند.

ولا علی وجودها إلا بالعرض ایضاً این متوقف

نیست بر وجود این ماهیات مگر بالعرض یعنی بالعرض که همان وجود باشد. که این وجود بیاید و ماهیات را جعل بکند. توقف این لوازم، بر وجود، توقف بالعرض است. یعنی بر وجود ماهیات. یعنی وقتی که وجود می‌آید ماهیات را در خارج موجود می‌کند. اما بر خود ماهیات این لوازم ماهیت حمل

می‌شوند. من جهة انها حاله الاقتضا مخلوطه بالوجود، از جهت این که آنها این ماهیات در حال اقتضا، مخلوط به وجود هستند. یعنی ما به اینها می‌گوییم ماهیت موجود است. چون می‌گوییم ماهیت موجود است، لذا لوازم ماهیات هم حمل بر این وجود می‌شود، حمل بر این ماهیت می‌شود به لحاظ وجود لا بالذات حتی یكون العله المقتضیه مركبه عند العقل من الماهیات و حیثیه الوجود، نه این که ذاتاً این لوازم ماهیات، در طبایع امکانیه، متوقف بر وجود است.

تا این که علتی که لوازم ماهیات را اقتضا می‌کند، مرکب باشد عند العقل من الماهیات و حیثیه بالوجود لها، و حیثیت وجود، یعنی در اینجا دو علت، برای حمل لوازم ماهیات، بر ماهیات داشته باشیم. یکی خود وجود و یکی هم خود ماهیات. یکی ماهیات و دیگر وجود، این دو دست به دست هم می‌دهند، تا این که این لوازم ماهیات بر ماهیات حمل بشوند. نخیر، این لوازم ماهیات به خود ماهیات حمل می‌شود! سواء این که وجود داشته باشند، یا وجود نداشته باشند.

بله، حمل این لوازم بر وجود، بالعرض است. یعنی در واقع، این لوازم بر ماهیت حمل می‌شود، بعد آن وقت این ماهیت وقتی وجود خارجی پیدا بکند، می‌گوییم مثلا زوجیت برای اربعه لازمه اش آن وجود اربعه است. ولی در واقع بر وجود اربعه حمل نمی‌شود. برا خود اربعه حمل می‌شود. (علی ان یکون القضیه المعقوده لذلك الحکم وصفیه، بنابراین که قضیه، یک قضیه وصفیه باشد.

یعنی می‌خواهند ایشان بفرمایند حمل این لوازم ماهیات بر موضوعشان از باب یک قضیه وصفیه نیست؛ که این حمل متحقق باشد به تحقق وصف؛ که آن وصف وجود باشد. وقتی که شما زوجیت را حمل می‌کنید بر اربعه یا حیوان ناطقیت را حمل می‌کنید بر زید، این حمل حیوان ناطقیت متوقف بر وجود زید نیست تا حیوان ناطقیت واجب الوجود، باشد و بالضروره محمول بر زید باشد؛ مادام زید موجود. نخیر؛ زید موجود هم نباشد باز حیوان ناطقیت بر زید حمل می‌شد و حمل حیوان ناطقیت بر وجود زید، بالعرض است. نه بالذات،

یعنی مصحح حمل وجود زید نیست. مصحح حمل، نفس ماهیت زید است. نفس ماهیت زید مصحح حمل واجب بودن ناطقیت و حیوانت است برای زید. سواء آن که زید در خارج باشد یا زید در خارج نباشد.

بر این که قضیه ای که معقود بشود برای این حمل؛ که حمل لوازم ماهیات است؛ قضیه وصفی بشود. نه قضیه وصفی نیست؛ بلکه قضیه مطلقه است.

از اینجا جناب آقای مرحوم دوانی گمان کرده اند ظنّ ان کون اللوازم واجبه لملزوماتها لوازم واجبند برای ملزوماتشان نظراً الی ذواتها که نظراً به ذواتشان بله، این یعنی وقتی که به خود ذوات لوازم نگاه بکنیم. کون لوازم نور نظراً الی ذواتها انما يتصور است یعنی تصور می‌شود اذا کانت الملزومات واجبه الوجود لذواتها در صورتی که ملزومات واجب الوجود باشند برای ذواتشان اما اگر واجب الوجود نباشند، این لوازم ماهیات بر ماهیات حمل نمی‌شود (اذ لو لم یکن كذلك) اگر ملزومات واجب الوجود نباشند (لاحتاج ثبوت

اللوازم لها ما يوجد لها) احتیاج دارد ثبوت لوازم برای ملزومات به يك فاعلی که ملزومات را ایجاد بکند. در حالتی که منظور محقق دوانی همان طوری که عرض کردم این نیست.

بله وظن أن الضروره فی قولنا الاربعه زوجٌ

مادامت موجوده بالضروره و صفیه مقیده بقید الوجود. این طور ایشان گمان فرمودند که ضرورت فی قولنا که می‌گوییم «الاربعه زوجٌ». مادامت موجوده بالضروره» اربعه زوج است مادامی که موجود باشد بالضروره؛ این ضروره يك ضرورت و صفیه مقید به قید وجود است؛ یعنی مادامی که اربعه موجود باشد زوجیه هم دارد و وقتی اربعه معدوم باشد زوجیه هم ندارد و لم یتمیز ایشان متوجه نشدند الضروره الذاتیه عن الضروره؛ بشرط الوصف و لا الضروره الذاتیه الأزلیه ضرورت ذاتیه را از ضرورت به شرط وصف تمیز ندادند این از يك طرف؛ از طرف دیگر ضرورت ذاتیه ازلیه مقید به هیچ وصفی نیست و مقید به وجود خود آن ضرورت، ضرورت ازلیه است که آن قائم

بالغیر نیست بلکه قائم بالذات است.

ممکن است یک شیء ضرورت ذاتی داشته باشد مثل وجود برای زید ضرورت ذاتی دارد ولی این ضرورت ذاتی ضرورت ازلیه نیست این ضرورت ضرورت به شرط غیر است؛ غیر این ضرورت را اعطا کرد چون غیر وجود را اعطا کرده پس وجود برای زید در ظرف وجود ضرورت دارد. لذا آن ضرورت ضرورت ازلیه نیست؛ جاعل آمده و وجود را اعطا کرده؛ زید وجودش را که از خودش بدست نیاورده!

پس بنابراین ضرورت ازلیه آن ضرورتی است که اعطا وجود به آن ذات هیچگاه نیاز به جعل جاعل ندارد؛ آن را می‌گوییم ضرورت ازلیه، که فقط در مورد واجب الوجود بالذات است. كما فی قولنا الله قادر و حکیم، بالضروره عن الضروره الذتیة الصادقه حاله الوجود این ضرورت ذاتیه ازلیه را از ضرورت ذاتیه ای که صادق می‌شود در حالت وجود ای مع الوجود (یعنی با وجود) تمیز نداده ذاتیه ممکن است باشد اما ضرورت ازلیه نباشد لا بالوجود كما فی هذه الضروره نه

این که این ضرورت ضرورت بالوجود است؛ همان
طوری که در این ضرورت وصفیه زوجیت برای اربعه
بالوجود است؛ که به شرط وجود در این جا هست،
الیس بین الضروره بالشئ زمانیه او غیرها و بین
الضروره مادام الشئ كذلك و بین الضروره الازلیه
السرمدیه الذاتیه فرقٌ محصلٌ؟ آیا بین ضرورت بالشئ
که بین زمانی یا غیر زمانی؛ چه زمانیه باشد یا غیر زمانیه
باشند. یعنی یک وصفیه غیر زمانیه باشد؛ و بین
الضروره مادام الشئ كذلك و بین الضروره مادام
الشئ است و بین ضرورت ازلیه سرمدیه ذاتیه فرق
محصل نیست؟